چشمه‏هائی از بلاغت در کلام وحی

سلامتیان، محمد

چکیده

قرآن بلیغ‏ترین کلام است؛ به همین روى قواعد بلاغى بر اساس آن بنا شده است و کتبى مستقل ویژه بلاغت آن تألیف گردیده است که اعجاز القرآن فخر رازى و بدیع‏القرآن ابن‏ابى‏الاصبح از آن جمله است.

در این مقاله چشمه‏هایى از بلاغت قرآن در خصوص التفات، قلب، تقدیم و تأخیر، و زیادت و حذف در آیات معرّفى شد است.

کلید واژه‏ها: بلاغت قرآن، التفات، قلب، تقدیم و تأخیر، زیادت و حذف، آیات مشابه.

1) مقدمه

علماى ادبیات عربى زمانى به بررسى ابواب مختلف بلاغت پرداختند که از تدوین کتابهایى که اصل زبان عربى را تشکیل مى‏دهد -یعنى لغت و صرف و نحو- فارغ‏البال شده بودند. اولین کتاب را در علم معانى و بیان عبدالقاهر جرجانى نوشته و آن را «دَلائِلُ الاِعْجاز واَسْرارُ الْبَلاغَة» نام نهاده است و در علم بدیع اولین کتاب را ابْن‏مُعْتَزّ نوشته و آن را "اَلْبَدیع" نام داده است. اما آنچه مسلم است اینکه هر خطیب و ادیب و کاتب و شاعرى براى رسیدن به کنه این سه شاخه ادبى باید منابعى بسیار غنى در دسترس داشته باشد که در این مورد هیچ منبعى را غنى‏تر و محکم‏تر از قرآن نخواهیم یافت و هر کس پاى در عرصه بلاغت مى‏گذارد، باید از این باب وارد شود و کلام خدا را از جنبه‏هاى بلاغى مورد بررسى قرار دهد؛ لذا علماى فن‏بلاغت از قرآن استفاده وافر برده و قواعد بلاغى خود را بیشتر بر اساس آنچه که در قرآن آمده بنا نهاده‏اند.

درباره اعجاز بلاغى قرآن کتابهاى زیادى نوشته شده که از آنجمله مى‏توان به کتاب "اِعْجاز القرآن" امام فخر رازى که در واقع تلفیقى از دو کتاب عبدالقاهر است و نیز به کتاب "بدیع القرآن" ابن اَبِى الاَصْبَع که در نوع خود بى‏نظیر است اشاره کرد. تمام کتابهایى که متقدمانى همچون ابوهلال عسکرى و رمّانى و واسطى نیز درباره علم بلاغت نوشته‏اند، به همین گونه‏اند.

2) نمونه‏هایى از بلاغت قرآن

در قرآن اصنافى از بلاغت وجود دارد که متقدمان به آنها توجه نداشته و از نظر آنان مخفى مانده است؛ مثلاً یکى از مواردى که متأخرانى همچون عِزّالَدّینِ موُصلى و ابن حُجّه‏حِمَوى و دیگران در زیبایى و جمال و حسن و کمال آن اتفاق‏نظر دارند، این است که نویسنده و یا شاعرى صنعتى را در گفته خود بیاورد و سپس با توریه به اسم آن صنعت نیز اشاره کند. این مورد را در قرآن به گونه‏اى بسیار زیبا مى‏یابیم؛ آنجا که به موسى مى‏فرماید: «فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ لا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ»(1)[ هود 81 ] که در این آیه صنعت التفات بکار رفته است؛ زیرا به جاى آنکه "مِنْهُمْ" گفته شود، از ضمیر غائب به ضمیر مخاطب التفات شده است [1].

1) پس، پاسى از شب گذشته خانواده‏ات را ببر و هیچکس از شما نباید واپس بنگرد.

صنعت دیگر قلب است که عبارت است از آوردن کلامى که وقتى از آخر به اوّل خوانده شود، همان باشد که از اول به آخر بوده است. در قرآن این صنعت بگونه‏اى بسیار زیبا آمده است؛ آنجا که مى‏فرماید: «وَ رَبَّکَ فَکَّبِرْ»(1)[مدثر 3] و یا «کُلٌّ فى فَلَکٍ»(2)[یس40] که ادبا و کتّاب و شعرا بسیار از این فن استفاده کرده‏اند.

گاه ممکن است در کلام وحى دو عبارت که ظاهرا بر یک نهج و سیاق آمده، با یک جابجایى در ضمیر، از نظر معنا و تفسیر با یکدیگر تفاوتى فاحش داشته باشند؛ مثلاً آیه شریفه «وَلاتَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ مِنْ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاهُمْ»(3) [انعام 151] در مقام مقایسه با آیه شریفه «وَ لاتَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِیّاکُمْ»(4) [اسراء 31 [نهایت لطافت را دست میدهد. این جابجایى در ضمائر ضمن اینکه تنوع خاصى به آیات بخشیده، نکته بلاغى بسیار ظریفى را نیز در خود جاى داده است. آنجا که "مِنْ" علت فعل را بیان کرده است، گویا روى خطاب آیه با فقرا و افراد تنگدست است و بدیهى است که براى افراد بى‏بضاعت حیات خود مهمتر از حیات اولادشان است. چون خود غذا و پوشاک نداشته‏اند، به کشتن اولاد خود روى آورده‏اند تا شاید با این کار از فقر خود بکاهند؛ از این رو ابتدا ضمیر حاضر و سپس ضمیر غائب آورده شده است. اما آنجا که علت فعل با مفعولٌ لِاَجْلِهِ بیان شده، گویا روى خطاب آیه با اغنیا بوده است و بدیهى است که آنها از مخارج خود در تنگنا نبوده‏اند؛ بلکه از ترس فقر احتمالى که در آینده گریبانگیرشان شود، ترس داشتند و از آنجا که براى ثروتمند غذا و پوشاک خود فراهم‏است، تنها روزى اولاد، آنان را بیمناک مى‏سازد. گویا روزى اولادشان از روزى خودشان مهمتر به نظر آمده است؛ لذا خداوند ابتدا ضمیر غائب و سپس ضمیر حاضر آورده است و اللّه اعلم.

با اندکى تأمل در آیه شریفه «وَجاءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَى الْمَدینَةِ یسعى(1)»[قصص 20] و نیز آیه مبارکه «وَجاءَ مِنْ اَقْصَى الْمَدینَةِ رَجُلٌ یَسْعى(2)»[یس 20] به نکته بلاغى آن پى مى‏بریم و آن نکته این است که در آیه اول کلام بر سیاق و نهج اصلى خود بکار رفته یعنى فاعل در جاى اصلى خود بلافاصله بعد از فعل و قبل از قید (جار و مجرور) آمده است؛ امّا در آیه دوم نظر به اینکه به بدى رفتار اصحاب القریه- که گویا انطاکیه باشد- با آن سه پیامبر بزرگوار اشاره شده، قید (جار و مجرور) بر فاعل مقدم گردیده است؛ زیرا این عبارت در ادامه قصه تکذیب کردن اهالى قریه آورده شده است.

یا مثلاً آیه شریفه «لارَیْبَ فیهِ»(3)[بقره 2] در مقام مقایسه با آیه مبارکه «لافیهاغَوْلٌ»(4)[صافات 47 ]این سؤال را به ذهن مى‏آورد که چرا در آیه اول خبر بعد از اسم آمده و کلام بر روال اصلى خود جارى شده، امّا در آیه دوم خبر بر اسم مقدّم شده است؟ نظر علماى بلاغت این است که تقدم مسند بر مسندالیه بیانگر تخصیص است؛ پس آنجا که خبر بر اسم مقدّم آورده شده، مفید این معنا است که عدم غول مخصوص شراب بهشتى است؛ نه شرابهاى دنیوى؛ امّا در آیه دیگر که مسند در جاى خود آمده، اراده تخصیص نشده است؛ یعنى عدم ریب مخصوص قرآن نیست وگرنه وجود ریب در دیگر کتب آسمانى ثابت مى‏شود و این خلاف واقع است[3].

گاه ممکن است دو آیه که از نظر ظاهر بر یک سیاق و نهج آمده‏اند، با یک واو با یکدیگر تفاوتى عظیم یافته‏اند؛ مثلاً آنجا که قرآن مى‏فرماید: «وَ سیقَ الذَّینَ کَفَرُوا اِلى َهَنَّم زُمَرا حَتّى اِذا جاؤُها فُتِحَتْ اَبْوابُها»(1)[زمر 71 ]و نیز مى‏فرماید: «وَ سیقَ الذَّینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرا حَتىّ اِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ اَبْوابُها»(2)[زمر 73 ]شاید علت وجود واو در آیه دوم که درباره اهل تقوى مى‏باشد و عدم واو در آیه قبل که در باره اهل کفر است، این باشد که ابواب و درهاى جهنم باز نمى‏شود، جز آنگاه که اهل آتش بدان وارد شوند؛ امّا درهاى بهشت از قبل باز شده و براى ورود اهل تقوى آماده است؛ به این دلیل که در جاى دیگر فرمود: «جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الابْوابُ»(3)[ص 50].

منابع

1) ر.ک: علوى‏کاشانى،الالفیة البلاغیه.

2) ر.ک: مقامات حریرى.

3) ر.ک: علوى کاشانى، پیشین.

1) و کسانى که کافر شده‏اند، گروه‏گروه به سوى دوزخ رانده شوند. تا چون بدان رسند، درهاى آن [به رویشان] گشوده گردد.

2) و کسانى که از پروردگارشان پروا داشته‏اند، گروه‏گروه به سوى بهشت رانده شوند چون بدان رسند و درهاى آن [به رویشان ]گشوده گردد.

3) باغهاى همیشگى در حالى که درهاى [آنها] برایشان گشوده است.